



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسؤول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۸۵۷۵ – نامبار: ۸۸۶۵۴۳۹۲
www.sharghnewsaper.ir
نشانی اینترنتی:
سازمان آگاهی‌ها: ۲۴۲۰۰۱۹۹
امور مشترکین: ۸۸۴۴۱۳۸-۴۴
توزیع: شرکت نوآوران جهان‌ رسانه ایرسا –
تلفن: ۸۸۸۲۳۳۹۰
چاپ کلرژ: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹ تلفن ۶۶۸۲۳۳۴۶ – ۷

دومین چیزی که مرا از شمال متنفر کرد

انتوبیوگرافی



کنار ساحل نشسته بودیم و شامی کباب و نان و ماست می‌خوردیم. شیشه نوشابه ممنوعه‌ای توی پلاستیک سیاه کنار پای پدرزنم بود. نمی‌دانسم در آن عصر دل‌انگیز این سربازان گشت نیروی انتظامی از کجا سر رسیدند که فوری پدرزنم پلاستیک سیاه را کنار پایم هل داد. هر دو مامور با تکان دادن سر از کنارمان رد شدند. سر گرم حرف زدن بودند. انگار داشتند درباره موضوع مهمی با هم حرف می‌زدند. چند قدمی از ما دور شده بودند که پدرزنم بلند شد و دنبال‌شان رفت و آرام چیزی به آنها گفت. آنها این پا و آن پا کردند و مردد بودند. پدرزن ول کن نبود. با ماموران حرف می‌زد و انگار می‌خواست آنها را درباره چیزی مجاب کند. ما هم دست از خوردن کشیده بودیم و زل زده بودیم به کارهای او. ماموران خندیدند و رفتند. یکی از آن دو زد روی شانه پدرزنم. انگار گفت: «بفرمایین شام‌تون بخورین. پدرزنم که برگشت کنار سفره نشست. یکی از ماموران چند قدمی دور نشده بود که برگشت و پلاستیک سیاه را کنار من دید. آن را برداشت. داخل آن را نگاه کرد و با اشاره به من گفت: «بلند شو.» بلند شدم و گفتم: «فران این مال من نیست. مال یوشونه.» پدرزنم گفت: «واقعاً بی‌حیایی.» گفتم: «آقای طهماسبی!» فامیل پدرزنم طهماسبی است. ماموران از پندر عذرخواهی کردند و یکی از آنها گفت: «بفرمایین سوار بشین.» باورم نمی‌شد. رو کردم به افسانه و گفتم: «تو به چیزی بگو.» گفتم: «هر چی آقا چون بگو.» دلم را آتش زدند. احساس بدیختی، تحقیرشدگی و ظلم می‌کردم. رفتارهای پدرزنم را نمی‌فهمیدم. وقتی ماموران من را سوار ماشین کردند یکی از آنها گفت: «پدرزنت بات دشمنه.» من آنقدر بغض داشتم‌م که فقط سکوت کردم. یکی دیگر از آنها گفت: «بابا این چه جونوره تو باشاش فامیل شدی؟» باز هم سکوت کردم. هر چند آنها درباره من کار ناخوشوئی‌ای کرده بودند اما هر چه بود، خانواده‌ام بودند. سربازی که کنار رانده نشسته بودم، پلاستیک مشک‌ی را از پنجره برد بیرون و گفت: «از قیافت معلومه که تا حالا حتی دست به این شیشه نزدی، درسته؟» سکوت کردم. نه به خاطر اینکه هر حرفی می‌زدم در دادگاه علیه‌ام استفاده می‌شد، به این دلیل که بغض می‌شکست و آن قانون مهم زندگی‌ام که هرگز نباید گریه کرد به هم می‌خورد. نمی‌دانم چه اتفاقی افتاد که یک‌دفعه عمداً یا سهواً پلاستیک از دست سرباز افتاد توی جاده و شیشه هزار تکه شد. سرباز رفت. تگه دار، تگه دار، راننده دور روی ترمز. سرباز پیاده شد و رفت سراغ پلاستیکی که بوی گند می‌داد. آن را آورد و بالا گرفت و گفت: «مدرک جرم از بین رفت.» راننده رو به من کرد و گفت: «برو پایین.» آدمم پایین. سرباز گفت: «برو از نو طلای بده این خانواده بیچاره می‌کنن.» من را توی جاده گذاشتند و راه افتادند. از عقب می‌دیدم که باز با هم مشغول گفت‌وگو شدند. همان جا کنار جاده آسفالت نشستم. دلم گرفته بود. دیگر نمی‌توانستم رفتار آنها را ببخشم. کینه عمیقی به زن و پدرزنم احساس می‌کردم. آنها من را فروخته بودند. ماشین‌ها می‌آمدند و با ستون نورهای خود که دل تاریکی را می‌شکافت با سرعت از کنارم می‌گذشتند. هیچ کس نگاهی هم بهم نمی‌انداخت. روی سنگ بزرگی نشسته بودم. وقتی ماشین رد نمی‌شد و جاده سکوت می‌شد، صدای قورباغه‌ها دشت را برمی‌داشت. حتماً نزدیکی‌های جاده آبگیر بود. بوی شرعی و جلبک هم شنیده می‌شد. دلم می‌خواست بلند شوم تا آبگیر بروم. اما می‌ترسیدم جاده‌ای‌ام روی بدهد و دوباره ماموران نیروهای انتظامی سـر برسند و این بار دیگـر بگویند: «نه انگار حق با پدرزنت بود، تو تنت می‌خاره.» نمی‌توانستم تصمیم بگیرم. فقط دلم می‌خواست از آنجا دور شوم برگردم خانه خودمان پیش پدرم. حتی اگر هزار بار هم بگویند تو نان حرام کن هستی. بلند شدم و کنار جاده راه افتادم.

روزنامه گاردین در بخش یک فصل با سیمینای این روزنامه نظرسنجی گسترده‌ای را در میان مخاطبانش برگزار کرده است. روزنامه گاردین ۲۵ فیلم در ژانر کمدی را که منتقدان و سینماگران به عنوان بهترین‌های سینمای کمدی جهان انتخاب‌کرداند معرفی کرده است.

آنی هال

«آنی هال» یکی از عجیب‌ترین‌های سینمای وودی آلن است. حضور زوج وودی آلن در نقش الوی سینگر در سال ۱۹۷۷ سبب شد چرخش اساسی در کارنامه سینمایی او رخ دهد. این فیلم همان سال موفق شد چهار جایزه اسکار را به دست بیاورد، اما وودی آلن برای دریافت جایزه‌ها در مراسم فرش قرمز حاضر نشد. فیلمنامه این فیلم به عنوان یکی از بهترین‌های هالیوود انتخاب شده است. وودی آلن تا آخرین روزی که این فیلم را می‌ساخت هنوز نامی برای آن انتخاب نکرده بود و دست آخر با بازی با اسم مستعار «دایان کیتون» به اسم آنی هال رسید.

بورات

«بورات» یکی از بحث‌برانگیزترین و پرحاشیه‌ترین کمدی‌های این دهه محسوب شود. پسبیری آن را شمشزکننده‌ترین کمدی ۲۰ سال اخیر نامیداند و بسیاری هم این کمدی را شجاعانه خوانده‌اند. با این حال بورات با بازی «شاشا بارن کوهن» جایزه بهترین بازیگر کمدی جایزه گلدن گلوب را در سال ۲۰۰۷ به دست آورد.

بعضی‌ها داغشو دوست دارن

«بعضی‌ها داغشو دوست دارن» نه تنها از سوی کاربران سایت اینترنتی گاردین به عنوان سومین کمدی تاریخ سینما انتخاب شده است بلکه در رتبه هشتاد و دوم از لیست ۲۵۰۰ فیلم برتر دنیا هم قرار دارد. صحنه‌ای که مرلینسن مونرو و تونی کورتیس دیاگوگ‌های یک‌خطی را یک به یک به یکدیگر پاس می‌دهند هم به عنوان یکی از بهترین‌های تاریخ سینما انتخاب شده است. راجر اوبرت درباره این فیلم نوشته است: «بعضی‌ها داغشو دوست دارن یکی از ارزشمندترین گنج‌های سینماست؛ فیلمی الهام‌انگیز، هنری و ستودنی. این فیلم درباره هیچ چیز نیست مثل یک رابطه عاطفی، در حالی که در نگاه اول وانمود می‌کند که از جنایت، حرص و طمع حرف می‌زند.»

تیم امریکایی

تری پارکر در انیمیشن «تیم امریکایی» یکی از عجیب‌ترین قصه‌ها را در دنیای انیمیشن روایت می‌کند. این فیلم در سال ۲۰۰۴ عنوان یکی از پر فروش‌ترین‌های سینمای هالیوود را به دست آورد. یک تیم ضدتروریستی در امریکا به یک گروه تروریستی در پاریس حمله می‌کنند. بعد پای قهرمان‌های جدیدی به میان می‌آید و داستان از پاریس تا قاهره ادامه پیدا می‌کند. تیم امریکایی به عنوان یکی از بهترین انیمیشن‌های دهه ۹۰ از سوی مجله تایم انتخاب شد.

دکتر استرنج لاو

دکتر استرنج لاو یا چگون‌ه یاد گرفتن از بمب نترسم و

گزارش آخر: بهترین‌های کمدی جهان به انتخاب منتقدان و مردم از وودی آلن تا کوبریک و شاید هم بورات



آن را دوست داشته باشم محصول سال ۱۹۶۴ به کارگردانی استنلی کوبریک یک کمدی سیاه تمام‌عیار درباره روزگار جنگ سرد بود. کوبریک برای اینکه هیچ تهیه‌کننده‌ای آزادی عمل او را محدود نکند، فیلم دکتر استرنج لاو را با سرمایه خودش و خارج از امریکا ساخت. او درباره این فیلم گفته بود هدف و ایده اولیه‌اش این بود که فیلمی با محتوای ترازیک و ظاهر کمیک بسازد، زیرا در آن سال‌ها معتقد بود و از سکوت زرم متوجه شدم که برایش گفتم: «مردی سه فرزند نوجوانش را با ضربات چکش به قتل رسانده و مدعی شده که به خاطر ترس از آینده فرزندانش جان آنها را گرفته است. پدر ۵۰ساله این خانواده... پزشکی قانونی پس از معاینه کشته‌شدگان که ۸، ۱۲ و ۱۸ ساله هستند، اعلام کرد هر سه بر اثر ضربات متعدد جسم سخت بر سرشان دچار خونریزی شده و در دم جان داده‌اند. کارشناسان پس از بررسی‌های دقیق اعلام کردند مرد سالم است و هیچ مشکل خاصی که رافع مسوولیت کیفری‌اش باشد، ندارد.» دو سه هفته پیش هم در خبرها آمده بود که (حدوداً) «مرد به پنج سال زندان و پرداخت جزای نقدی محکوم شد.» باید به زرم زنگ می‌زدم نه، به این دلیل، کار دیگری داشتم. حین صحبت با از سکوت زرم متوجه شدم که برایش گفتم: «مردی سه فرزند نوجوانش را با ضربات چکش به قتل رسانده و مدعی شده که به خاطر ترس از آینده فرزندانش جان آنها را گرفته است. پدر ۵۰ساله این خانواده... پزشکی قانونی پس از معاینه کشته‌شدگان که ۸، ۱۲ و ۱۸ ساله هستند، اعلام

سال ۱۹۹۵ الکساندر مک کندریک بر اساس فیلمنامه‌ای از ویلیام رز «قاتلین پیرزن» را ساخت. بازی الک گینس، پیتر سلرز و کاتی جانشون این کمدی را تبدیل به یکی از خوش‌ساخت‌ترین‌های دهه ۵۰ سینما کرد. سال‌ها بعد برادران کوشن این فیلم را بازسازی کردند و حتی این بازسازی هم همان قدر جذاب و خنده‌دار شد.

«سوپ اردک» یکی از شاهکارهای برادران مارکس بود که با کارگردانی لئو مک کری تبدیل به یکی از مشهورترین کمدی‌های برادران مارکس شد. داستان این فیلم در کشوری غریب می‌گذرد، بیهو پولداری تمام خرج کشور را می‌دهد و در این میان قرار است یکی از آقایان مارکس رئیس‌جمهور شود؛ یک رئیس‌جمهور ژولیده.

راشور

وس اندرسن فقط سابقه ساخت شش فیلم را در کارنامه‌اش دارد، اما همین حالا یک مانیفست و منشور کرای برای خودش دست و پا کرده است. «راشور» سال ۱۹۹۸ تبدیل به یکی از بهترین‌های سینمای کمدی شد. شوخی‌های «بیل موری» به عنوان بهترین لحظه‌های این فیلم انتخاب شد. بیل موری درباره شوخی‌هایی که وس اندرسن از او در این فیلم می‌خواست، می‌گوید: «صحنه‌ای که قرار بود زنبورها را برآی نیش زدن رها کنم، به نظرم یکی از خبیث‌ترین صحنه‌های کمدی جهان بود.»

قلب‌های مهربان و تاج‌ها

رابرت هامر کارگردان انگلیسی سال ۱۹۴۹ با ساخت فیلم «قلب‌های مهربان و تاج‌ها» در ژانر کمدی سینمای اروپا تبدیل به یک اتفاق شد. رابرت هامر تخصص غربی در ساخت فیلم‌های جنایی و پلیسی با مایه‌هایی از طنز سیاه دارد. این فیلم هم یکی از بهترین‌های کمدی سیاه اوایل دهه ۵۰ نام گرفت. داستان حول محور یک خواننده اپرا می‌گذرد، خانواده‌ای که دیگر خبری از گذشته‌های پررز و برق‌شان نیست.

زندگی مانتی پایتون

تری جونز با ساخت کمدی «زندگی مانتی پایتون» در سال ۱۹۷۹ یکی از بهترین‌های آن سال شد. فیلم همان سال در سینماها به شدت با استقبال روبرو شد. گراهام چپمن، جان کلیس، تری گیلیام و تری جونز در این فیلم بازی‌های شگفت‌انگیزی ارائه کرده‌اند.

روزنامه

سال پنجم ■ شماره پیاپی ۱۰۹۲ ■ شماره ۱۶۸ دوره جدید ■ پنجشنبه ۲۹ مهر ۱۳۸۹ ■ ۱۳ ذیحده ۱۴۳۱ ■ ۲۱ اکتبر ۲۰۱۰

آخر

یک چیز خوب: قتل فرزندان به خاطر ترس از آینده

دو سه هفته کلنجار

س. محمود حسینی‌زاد



کردند هر سه بر اثر ضربات متعدد جسم سخت به سرشان دچار خونریزی شده و در دم جان داده‌اند... «مردی سه فرزند نوجوانش را با ضربات چکش به قتل رسانده و مدعی شده به خاطر ترس از آینده فرزندانش جان آنها را گرفته است. پدر ۵۰ساله این خانواده... پزشکی قانونی پس از معاینه کشته‌شدگان که ۸، ۱۲ و ۱۸ ساله هستند، اعلام کردند هر سه بر اثر ضربات متعدد جسم سخت بر سرشان دچار خونریزی شده و در دم جان داده‌اند. کارشناسان پس از بررسی‌های دقیق اعلام کردند مرد سالم است و هیچ مشکل خاصی که رافع مسوولیت کیفری‌اش باشد، ندارد.» دو سه هفته پیش هم در خبرها آمده بود که (حدوداً) «مرد به پنج سال زندان و پرداخت جزای نقدی محکوم شد.»

■

پای پیاده: زندگی

یک صبح زیبا

سروش صحت



به زندگی امیدوارم می‌کنه.» دوست دوستم گفت: «پس چرا وقتی دو تا سوپک دارن دنبال هم میرن با مایمایی له‌شون می‌کنی؟ مگه اون‌ا عاشق نیستن؟» برادرم گفت: «سوپسک که عشق سرش نمیشه، بعدش هم دنبال هم رفتن دو تا سوپک رو با پرواز دو تا پرنده مقایسه نکن.» دوست دوستم گفت: «مگس چی؟ اون‌ها هم پرواز می‌کنن. مگس‌ها عشق سرشون میشه یا نه؟» برادرم گفت: «هه... از حرف زدن با تو حالم به هم می‌خوره.» دوست دوستم گفت: «پس بیا کاری به هم نداشته باشیم، تو به زیبایی‌ها نگاه کن، بزار ما هم حرفمون رو بزنینم.» همان موقع یک دسته کبوتر از بالای سرمان پرواز کردند، روی زمین کلی سوپسک دنبال هم می‌رفتند و مگس‌ها هم ویزویزکنان این طرف و آن طرف می‌پریدند. آدم‌هایی که توی پارک بودند بعضی‌هاشان راه می‌رفتند، بعضی‌ها می‌دویدند و برخی هم نشسته بودند و به بقیه نگاه می‌کردند، خورشید هم آن بالا نورافشانی می‌کرد و همه جا را روشن کرده بود.

■

خبر آخر: انتقاد حامیان حیوانات از «قهوه تلخ»

از آزار حیوانات حذر کنید

به کارگردان و تولیدکنندگان این مجموعه ضمن آگاه‌سازی عزیزان، درخواست کنیم از تبلیغ چنین پوششی که منجر به آزار حیوانات می‌شود حذر کنند.» به گزارش فارس نگاه‌زدان داد، نامه در پایان به محصولات مذکور استفاده‌شده تا پایان مجموعه سوم «قهوه تلخ» اشاره کرده‌اند که به‌شرح زیر است: پوشش یقه همسر شاه از پوست کامل روباه سیاه و شال‌گردن خاکستری از پوست چین چپلا یا مشابه، شال‌گردن پیشگوی دربار از ترکیب حدود ۱۰۰ پالت‌شده روباه، پوشش گله و سرآشپن پزشک مخصوص از پوست روباه و حاشیه کلاه شخصیت فوق از پوست روباه یا سگسان

مشابه، یقه عموی شاه از پوست رنگ‌شده گرگ یا سگسان مشابه، یقه پدر شاه از پوست روباه خاکستری و در سفر از پوست رنگ‌شده گرگ یا سگسان مشابه، شال‌گردن: من البته سوال زیاد دارم. مثلاً [...] رگه‌های پوست روباه و ...

«**احمد رضا احمدی» برای «داوود رشیدی» نمایشنامه می‌نویسد**



حیف که کار روزنامه معطل یادداشت حقیر است و نمی‌توانم قبل از نوشتن، آنالیز دی‌ان‌ای مرحوم ناصرالدین‌شاه را بشنوم. ظاهراً در برنامه هفت‌اقلیم رادیو، برای اولین بار می‌خواهند مطالعات ژنتیکی درباره آن سلطان صاحبقران را به سمع شنوندگان برسانند. می‌گویند از روی یک دسته صندلی و یک دستمال خونی توانسته‌اند پی به ماهیت ژنتیکی این خاقان ابن خاقان ببرند. البته مطمئن نیستم که آنچه کشف می‌کنند، بتوانند بر زبان بیاورند. بالاخره شاهی بوده که ۵۰ سال یک‌تنه حکومت کرده و دی‌ان‌ای‌اش حاوی نکات بدیعی است. نمی‌گویم که نزدیک تاب‌خورده دی‌ان‌ای مثل کتاب تاریخ عمل می‌کند، اما یقیناً اسراری یرملا می‌کند که شنیدنی است. لذاست که دستمال خونی و پلشتی که آن روزگار خود شاه هم بیش از دیگران اصرار بر نیست و نافور کردنش داشت، امروز حقیقه گرانمایی می‌شود که ما را به دلان‌های مخفی دربار قاجار رهنمون می‌شود.

کیبورچالی: ما چه حماقتی کردیم که قبل از مردن، یک مقدار دستمال خونی پیش تو به امانت گذاشتیم که بعداً دستمایه کار دانشمندان شود.

میرفتاح: ماترک شما دستمال خونی به من نرسیده که اگر می‌رسید، مثل تخم چشمم از آن نگهداری می‌کردم.

مویدی: می‌گویند ناصرالدین‌شاه، نمی‌گویند نصرالله کیورچالی که دی‌ان‌ای من و تو به چه درد ملت می‌خورد؟

کیبورچالی: اینجا هم اختلاف طبقاتی؟ یعنی فقط مال شاه است که به درد می‌خورد؟ مال رعیت به درد نمی‌خورد؟

امیرشاهی: حقیقتش را بخواهی مال شاه هم به درد نمی‌خورد. مثلاً چه می‌خواهند از آن بفهمند که به کار امروز بشر بیاید؟

امیرشاهی: تازه عیب ماجرا وقتی نمایان می‌شود که دانشمندان و رسانه‌ها از این بازی آنالیز دی‌ان‌ای خوش‌شانس بیایند. حالا از قیفا مدت از هر کجا اعلام می‌کنند که یک دستمال خونی دست‌نخورده از سلاطین و شاهزاده‌ها پیدا کرده‌اند. حالا می‌راست و دروغ یک بیزینسی راه می‌اندازند که هر چه پلیدی و پلشتی از اعیان

کیبورچالی: برای همین می‌گویم کاش مقداری قبل از مردن پیش میرفتاح امانت می‌گذاشتیم.

مویدی: البته شاه هم کلی از این طرف و آن طرف زن عقد کرده بوده. دست هر زنی هم یک دستمال داشته باشد، می‌دانی الان کلی دستمال دارد.

روشن‌ضمیر: دستمال دستمال یاد افتاد، راستی دستمال دزدمونا الان دست کیست؟ آیا آن را دانشمندان آنالیز کرده‌اند؟

مویدی: این دانشمندان هم چه بی‌ناموسی‌هایی می‌کنند! مثلاً اسرار مردم را روی دیاره می‌ریزند که چه شود؟ حالا ناصرالدین‌شاه، خوب یا بد، مرده و هفت کفن هم پوسانده...

امیرشاهی: اتفاقاً دیروز، برپروز بود که دیدمش. همچه حال و ورزش بد هم نبود. تازه یک کمی هم کیفور بود. قرار شد یا یک روز بیاید معفل ما، یا یک روز ما برویم پیشش.

میرفتاح: چه جالب. اتفاقاً من هم خیلی دوست دارم ایشان را ببینم و سولاتی ازشان بپرسم. می‌شود من هم با شما بیایم؟

امیرشاهی: بعید می‌دانم... حالا ببینم، بپرسم، اجازه بگیرم، آیا بدهند، آیا ندهند؟

کیبورچالی: سولات را بگو ما ازش بپرسم. مثلاً آلان در تاریخ چه چیزی برای تو غامض است که فقط باید از خود این مرحوم بپرسی؟

میرفتاح: یک‌اش همین که واقعاً این همه زن به چه دردش می‌خورد؟

کیبورچالی: جواب این سولات را که دانشمندان توی آنالیز دی‌ان‌ای می‌دهند. کافی است رادیو گوش بدهی... البته شاید توی رادیو نتوانند بگویند...

میرفتاح: من البته سوال زیاد دارم. مثلاً [...] روشن‌ضمیر: این را هر وقت خودت مردی بیا سوال کن. ما از این گستاخی‌ها نداریم.

■ **ادامه از صفحه اول**

چند نکته درباره ارکستر سمفونیک

همین که ارکستر سمفونیک با تمام مسائل و مشکلات حفظ شده و هنوز زنده است جای امیدواری است. برای اینکه ارکستر پیشرفت کند ما به یک کار پایه‌ای احتیاج داریم. اول اینکه هر ارکستر سمفونیکی به یک رهبر دائم و یک مدیر هنری احتیاج دارد. وظایف مدیر هنری با وظایف مدیر اجرایی کاملاً متفاوت است. رهبر دائمی گذشته از مهارت در کار خود باید بتواند رابطه خوبی با نوازنده‌ها ایجاد کند. برای ارکستر سمفونیک تهران که میانگین سنی‌اش خیلی پایین است یک رهبر دائم نقش یک استاد را دارد. او باید در جایگاه خود امنیت، زمان و بودجه داشته باشد تا در یک برنامه مدون چندساله سطح کلی ارکستر را بالاتر ببرد. در کنار رهبر دائم لازم است رهبران میهمان هم با ارکستر کار کنند و کنسرت بدهند. در این چندساله بیشتر فعالیت ارکستر سمفونیک به برنامه‌های مناسبیتی اختصاص داشته. اما این منحصر به ایران نیست. در تمام نقاط جهان ارکسترهای بزرگ و معتبر هم ناچارند برای تأمین مالی خود برنامه‌های مناسبیتی اجرا کنند. اما این برنامه‌ها نباید باعث شود ارکستر از کار اصلی خود که اجرای موسیقی کلاسیک است، غافل بماند. به خصوص حالا با این اشتیاق جامعه جوان ایرانی در تهران و همه شهرهای بزرگ، کنسرت‌های کلاسیک هم اگر درست معرفی شود و تبلیغ لازم صورت بگیرد حتماً درآمدزا خواهد بود. در همین چندساله دیده‌ایم مردم استقبال خیره‌کننده‌ای از کنسرت‌های ارکستر سمفونیک با آقایان علی رهبری، لورینس چکناوریان، شهرداد روحانی و... داشته‌اند. اما کروگر رهبر آلمانی جوانی که این روزها با ارکستر کار می‌کند هر چند چهره شناخته‌شده و معروفی نیست اما به نظر من توانایی بالایی دارد. بسیار منضبط است و شاید در آینده رهبر موفق و معروفی شود. در واقع او اعتماد ارکستر را به خود جلب کرده و در همین ۸، ۹ جلسه تمرینی که با او داشته‌ایم، توانسته توانایی‌ها و ضعف‌های ارکستر را بنشانسد. من فکر می‌کنم اجرای خوبی با او خواهیم داشت.

■ *** نوازنده ارکستر و مدرس دانشگاه**

کارگردان: **نوید میهن‌دوست**
مدیر فنی: **مروارذ میهنی**، **ژرژین فریدون جامه‌پور**، **نورسین پور**، **آرژنگ حسدیان**، **دوره‌پرداز**، **آسیا اکازی** و **ترکیب صدا: عبدالغفور اعوان**، **طراح گرافیک: پناه**، **آرژنگ میهنی**، **زاده بخش‌پور**، **ایران**

ترانه: علیدوستی، **حامد کمیلی**، **رضا عطاران**، **فرهاد اصلانی**، **سعید آقاخانی**، **بهاره دهنما**، **ارژنگ امیرفضلی**، **بهوش بختیاری**، **پوری پورسرخ**

برنامه افتتاحیه سالن شماره ۳ شکوفه قدس، آرادی، پردیس ملت، اریکه ایرانیان، پردیس زندگی، جوان، موزه سینما، جی، سروش، پایتخت، بهمن، گلرین، ماندانا، مرکزی، بهمن، پیام، پیروزی، فرهنگسرای ایرانیان، فرهنگسرای بهاران